

جواب جالب امام به بعثی‌ها

۲ مهر ۱۳۹۴ ساعت ۱۸:۱۵

مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ اسماعیل فردوسی پور از یاران وفادار امام خمینی در دوران تبعید در عراق بود. وی در آن سال‌ها شاهد بسیاری از فراز و نشیب‌های زندگی امام بوده است که واقعه حصر در آخرین ماه‌های اقامت ایشان بود.

فقیید سعید، مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ اسماعیل فردوسی پور، از یاران وفادار امام خمینی در دوران تبعید در عراق بود.

وی در آن سال‌ها شاهد بسیاری از فراز و نشیب‌های زندگی امام بوده است که واقعه حصر در آخرین ماه‌های اقامت ایشان در عراق، یکی از همان رخدادهاست.

آنچه پیش روی دارید، گفت و شنودی منتشر نشده با آن مرحوم است که طی آن زمینه‌ها و پیامدهای این رخداد را شرح داده است.

*به نظر حضرتعالی چرا رژیم بعث عراق دست به حصر حضرت امام در نجف که نهایتاً منجر به هجرت ایشان شد، زد؟ زمینه‌ها و بوسترهای این رویداد چه بود؟

در پی شهادت مرحوم آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی(ره)، مجالس ترحیم متعددی در ایران برگزار شد و این واقعه به روند مبارزات مردم علیه رژیم شاه سرعت زیادی بخشید.

رژیم بعث در هماهنگی با رژیم شاه، تصمیم گرفت حضرت امام را از نجف اخراج کند. امام هم آمادگی داشتند از عراق به کشور دیگری بروند و ندای مظلومیت ملت ایران را به گوش جهانیان برسانند. در همان روزها از بغداد و از طرف رژیم بعث دو مأمور عالی‌رتبه نزد امام آمدند و گفتند: «ما با ایران قرارداد بسته‌ایم که علیه رژیم شاه در اینجا فعالیت سیاسی نشود و شما هم فعالیت خود را متوقف کنید».

امام در پاسخ فرمودند: «من هم با ملت ایران قرارداد بسته‌ام فعالیت سیاسی خود را متوقف نکنم! شما هم هر کاری که می‌خواهید بکنید.» یکی از آنها پرسید: «اگر تصمیم به هجرت دارید، به کدام کشور می‌روید؟» و امام فرمودند: «به کشوری که مثل شما مزدور بیگانه نباشد و مستقل باشد!» با این سخن امام آنها عذرخواهی کردند و گفتند: «اینجا کشور و وطن شماست و برای ما افتخار بزرگی است که اینجا بمانید و تدریس کنید.» در آن جلسه بحث دیگری مطرح نشد.

***بیت امام را به چه بهانه‌ای محاصره کردند و این محاصره چقدر طول کشید؟**

به بهانه اینکه باید از جان امام مراقبت کنند، چون خبر رسیده بود از ایران عده‌ای مأمور شده‌اند به عراق بیایند و امام را ترور کنند! حتی آقای آقایی را به امن‌العام عراق خواستند و گفتند: چنین خبری به ما رسیده است و ما حاضریم به شما اسلحه و آموزش بدهیم که از جان ایشان مراقبت کنید و اگر نمی‌توانید این کار را بکنید خودمان حفاظت از جان ایشان را به عهده می‌گیریم! ایشان آمد و مطلب را به امام گفت. امام فرمودند: «اینها نگران جان من نیستند، بلکه می‌خواهند ببینند چه می‌گوییم، کجا می‌روم و با چه کسانی صحبت می‌کنم!»

اینها همراه امام به حرم می‌رفتند و این از نگاه دیگران خیلی ناپسند بود. دیدیم خیلی زشت است امام با عده‌ای مأمور امن‌العام به حرم مشرف شوند، بنابراین تصمیم گرفتیم با آنها قاتی شویم که معلوم نباشند.

شب اول که این کار را کردیم، امام به کفشداری حرم که رسیدند، کفش‌هایشان را در آوردند و روی میز کفشداری گذاشتند. بعد از پله بالا رفتند و به ایوان حضرت امیر(ع) رسیدند. آن وقت متوجه شدند دارم پشت سرشان می‌روم. امام ابداً از اینکه کسانی پشت سر ایشان حرکت کنند. خوششان نمی‌آمد. فرمودند: «چرا پشت سر من حرکت می‌کنید؟ راضی به این قضیه نیستم و رنج می‌برم.» مطلب را به دوستان منتقل کردم که صحیح نیست امام را ناراحت کنیم به هر حال دوره بسیار دشواری بود.

***جناب‌عالی در آن تاریخ‌ساز حضرت امام از نجف‌ایشانرا همراهی می‌کردید. از خاطرات آن روزها نقل بفرمایید؟ به ویژه شرایطی که این هجرت طی آن انجام گرفت؟**

شاه و صدام در الجزایر قراردادی را امضا کردند که یکی از مفاد آن این بود که: هیچ یک از طرفین علیه هم مبارزه سیای نکنند و چنانچه یکی از طرفین حتی به یکی از بندهای قرارداد عمل نکند، کل قرارداد نقض خواهد شد.

خود ما قبل از این قرارداد اگر می‌خواستیم اعلامیه‌ها و پیام‌های امام یا روزنامه ۱۵ خرداد را چاپ کنیم، کافی بود آن را پیش استاندار نجف ببریم و امضا کند و مهر امن‌العام را بزند و دیگر لازم نبود به بغداد برویم، اما بعد از این قرارداد وقتی برای گرفتن امضا مراجعه کردیم، به ما گفته شد حق نداریم حتی یک کلمه علیه ایران چاپ کنیم! از این به بعد ما چاپ این مطالب را در لبنان

انجام می‌دادیم. سخنرانی امام در باره شهادت آقا مصطفی و همچنین پاسخ ایشان به پیام تسلیت یاسر عرفات و حافظ اسد را در لبنان چاپ و تکثیر کردیم.

*چگونه این کار را انجام دادید؟

بعد از اینکه رژیم بعث عراق انجام این کار را برای ما ممنوع کرد، دوستان را جمع کردیم تا راه حلی پیدا کنیم. آقای محتشمی گفت: اینها را به لبنان می‌برم و در آنجا چاپ می‌کنم. اعلامیه‌ها و نامه‌های امام را در ساکی جاسازی کردیم. آقای محتشمی نزد امام رفت و گفت: دارم برای انجام این کار به لبنان می‌روم و برمی‌گردم. امام فرمودند: «شما آنجا می‌مانید و به این زودی بر نمی‌گردید!» آقای محتشمی از این حرف امام خیلی تعجب کرد. به هر حال با هم به فرودگاه رفتیم. مأموران امنیتی عراق ساک را واری کردند و متوجه جاسازی شدند و اعلامیه‌ها را بیرون آوردند. بعد ایشان را گرفتند و به اتاق امن‌العام بردند و حدود سه ربع بعد آوردند. ایشان به من گفت: مرا به عراق ممنوع‌الورود کردند. به لبنان می‌روم و هیچ معلوم نیست کی برمی‌گردم! در این فاصله مراقب خانواده من باشید. بنده به ایشان قول دادم. آقای دعایی هم برای خداحافظی آمد و موقع خداحافظی هم یک چیزی بغل زیر بغل ایشان گذاشت.

*اعلامیه‌ها را بردند یا پس دادند؟

آقای محتشمی به آنها گفته بود: دارم برای بردن این اعلامیه‌ها و نامه‌ها به سفر می‌روم و اگر قرار است آنها را نبرم، دلیل ندارد بروم. خلاصه هواپیما را دو ساعتی نگه داشتند و پرواز انجام نشد. از آنها اصرار بود و از آقای محتشمی انکار. بالاخره راضی شدند اعلامیه‌ها و نامه‌ها را پس بدهند، اما روی گذرنامه ایشان مهر ممنوع‌الورود زدند و بعد ایشان سوار هواپیما شد و پرواز صورت گرفت. آقای محتشمی مأموریت داشت جواب تسلیت یاسر عرفات و حافظ اسد را به آنها برساند و اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های امام را در لبنان چاپ و تکثیر کند. ایشان تا زمانی که امام به پاریس رسیدند، مجبور شد در لبنان بماند و از آنجا به ما در پاریس زنگ زد که: تکلیف چیست و چه باید بکنم؟ گفتیم: شما هم به پاریس بیایید و ایشان همراه هادی غفاری به پاریس آمد.

*قبل از اینکه به هجرت امام به پاریس پردازید، از قضیه حصر منزل امام و تصمیم ایشان برای رفتن به کویت بگوئید؟

بله، همان‌طور که اشاره کردم دو مأمور صاحب منصب عراقی نزد امام آمدند و گفتند: طبق قراردادی که دولت عراق با رژیم شاه بسته است کسی در عراق حق فعالیت سیاسی علیه رژیم ایران را ندارد. ما هم از شما خواهش می‌کنیم فعالیت‌های خود را متوقف کنید. امام فرمودند: شما به شاه قول داده‌اید، من هم به مردم قول داده‌ام!... از آن به بعد منزل امام را محاصره و تلفن‌ها را کنترل کردند. تا آن موقع ما اعلامیه‌ها را توسط احمد آقا با تلفن برای ایران می‌خواندیم، ولی از آن به بعد مجبور شدیم از تلفن‌های دیگری استفاده کنیم و کار دشوار شد. این ماجرا دو هفته‌ای ادامه پیدا کرد. امام وقتی دیدند اینها مانع از رفتن و آمد افراد می‌شوند، درس و تشریف به حرم را تعطیل کردند، در حالی که در طول مدت اقامت ایشان در نجف هرگز تشریف به حرم تعطیل

*مراجع و علمای نجف نسبت به حصر بیت امام چه واکنشی نشان دادند؟

متأسفانه هیچ یک نه تلفن زدند و نه قاصدی فرستادند که حال امام را بپرسد و از ایشان خبری بگیرد! من که واکنش خاصی از سوی آنها مشاهده نکردم.

*چه شد امام تصمیم گرفتند به کویت بروند؟ و چه شد که پس از آن به پاریس رفتند؟

ماجرای مفصلی است. یک روز حاج احمد آقا به من گفتند: دوستان را دعوت کن به منزل ما بیایند که باید پیامی را از امام به شما بدهم. حدود هجده نفر روحانی بودیم که به آنها اطلاع دادم و در منزل حاج احمد آقا جمع شدیم.

ایشان حرف‌هایش را با مقدمه‌ای شروع کرد که برای ما بسیار سنگین و ناگوار بود و گفت: «امام به شما سلام رساندند و فرمودند: ما سال‌های سال با هم کار و زندگی کرده‌ایم لذا مایل نیستم چیزی را از شما مخفی کنم! تصمیم دارم از عراق به کویت بروم و از آنجا به کشور دیگری خواهم رفت. بروید و ترتیب این سفرها را بدهید.» هجرت امام از نجف بسیار برای ما سنگین بود. انگار آسمان روی سر ما خراب شد! هرگز تصورش را هم نمی‌کردیم امام بخواهند از نجف بروند.

بعد بحث شد حالا که تصمیم به هجرت گرفته‌اند، چرا کویت را انتخاب کرده‌اند؟ چرا به کشور دیگری نمی‌روند؟ حاج احمد آقا گفت: امام تصمیمشان را گرفته‌اند و با این بحث‌ها هم تصمیم خود را تغییر نمی‌دهند.

این شیوه همیشگی امام بود که وقتی در مسئله‌ای به نتیجه می‌رسیدند و تصمیمی می‌گرفتند، دیگر کسی قادر به تغییر آن نبود. حاج احمد آقا هم گفت: بیهوده وقتتان را برای تغییر تصمیم امام تلف نکنید! ایشان این تصمیم را گرفته‌اند و بدون ما یا با ما عملی خواهند کرد. پرسیدم: دست کم بگویید علت انتخاب کویت چیست؟ چرا کشور دیگری را انتخاب نکردند؟ در عین حال و در ادامه حاج احمد آقا گفت: من کویت را می‌شناسم، چون چند ماهی در رمضان، محرم و صفر در آنجا منبر رفته‌ام و لذا ترتیب این سفر را هم می‌دهم و در رکاب امام خواهم بود و همراه ایشان خواهم رفت.

حاج احمد آقا گفت: «در هر حال بحث ما در باره تغییر دادن تصمیم امام بی‌فایده است و نظر ایشان عوض نمی‌شود، پس بهتر است به فکر تدارک این سفر باشیم.» ما و دوستان در حالی که فوق‌العاده ناراحت بودیم از منزل حاج احمد آقا بیرون آمدیم. در تمام طول مدتی که در نجف در کنار امام بودیم، حتی تصورش را هم نکرده بودیم روزی از نجف خواهیم رفت و حقیقتاً برایمان غیر منتظره بود. مانده بودیم بعد از امام تکلیف چه می‌شود و دولت عراق چه به سر ما و ایرانی‌هایی که ویزای اقامت یا اساساً مدرکی برای ماندن در عراق ندارند خواهد آورد.

قطعاً بعد از رفتن امام شرایط عوض می‌شد و هیچ معلوم نبود با ایرانی‌ها چه برخوردی شود. همه نگران بودیم، اما خوشبختانه مسیر حرکت به سمتی رفت که نهایتاً انقلاب به پیروزی رسید و جمهوری اسلامی تشکیل شد.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۳۱۶۴۹/چا-پیش-امام-چالب-جواب>